



# لباس حرف دریدم، سخن رها کردم

## گفتاری درباره کهن‌الگوها در حکایت طوطی و بازرگان مثنوی مولوی

نرجس بهرامی\*

نیز مشهور است، اصطلاحاتی مهم چون ناخودآگاه جمعی، درونگرایی صور اساطیری یا کهن‌الگو (آرکی تایپ) مطرح است. یونگ برخلاف استادش فروید، که فقط به خودآگاه فردی اعتقاد داشت - به دو گونه ناخودآگاه معتقد بود: فردی و جمعی. وی ناخودآگاه جمعی را ذخیره‌ای از تجارب پیوسته و مکرر انسان‌های گذشته و زندگی نیاکان ما می‌داند. بنابراین، این ناخودآگاه در میان ملل مختلف مشترک است و محتویات خود را در هنر، ادبیات، رؤیاهای خیال‌پردازی و توهمات و ... به ما نشان می‌دهد.

دکتر سیروس شمیسا درباره آرکی تایپ یا کهن‌الگو می‌نویسد: «Arche به معنی کهن و Type به معنی نوع است یعنی الگوها و اشکالی که از زمان‌های کهن در دوران بشر وجود دارد و رفتارها و کردارهای او را تحت نفوذ و تسلط و کنترل خود قرار می‌دهد. این صور هورقلیایی، تصاویر یا الگوهای معنایی هستند که مکرر در ادبیات، تاریخ، مذهب، فولکلور و انواع هنرها رخ می‌نمایند».

به همین دلیل است که با کمی دقت در داستان‌ها، افسانه‌ها و اسطوره‌های ملل مختلف متوجه می‌شویم این آثار به جای مانده از زمینه اصلی واحد نشأت گرفته‌اند که همان ناخودآگاه مشترک است. مثلاً در اساطیر ایران، یونان و آلمان رویین‌تنی و شخصیتی که میرا نیست یعنی اسفندیار، اشیل، و زیگفرید را داریم که هر سه شباهت‌های زیادی با هم دارند.

«طرح‌ها و نقش‌هایی که در اساطیر کهن جهان پی در پی تکرار می‌شوند در درون ما نیز خفته‌اند و گاهی هم در لحظه خاص سر برمی‌آورند و قصه خود را به زبان رمز و تمثیل می‌سرایند و ما نیز از شگفتی‌های آنان در حیرت می‌مانیم و چه بسا از درکشان غافلیم. این تصاویر تمثیلی خفته در درون همان چشمه اساطیر است که رود صور نوعی از آن جدا می‌شود و این رودی است که امروز را به دیروز و دیروز را به فردا می‌پیوندد و هر

اشاره

یکی از رویکردهای رایج به ادبیات و تحلیل مفاهیم آثار ادبی، رویکرد روانشناختی است. مقاله حاضر را می‌توان - فارغ از ارزش‌گذاری راجع به مضمون آن و قضاوت درباره نوع تحلیل نویسنده از داستان طوطی و بازرگان مثنوی مولانا - نمونه‌ای از به کارگیری این رویکرد به یکی از آثار ادبی فارسی تلقی کرد. نویسنده تلاش نموده رد پای یکی از مفاهیم بنیادی روانشناسی جدید یعنی کهن‌الگو (Archetype) را در یکی از قصه‌های مثنوی مولانا نشان دهد.

\* \* \*

«آرکی تایپ» به معنی کهن‌الگوهای کهن و تصاویر و افکار غربی است که در ناخودآگاه جمعی مشترک (Common Collective Unconscious) انسان‌ها وجود دارد.

آرکی تایپ مهم‌ترین اصطلاح مکتب روانکاوی روانپزشک بزرگ سوئیس «کارل گوستاو یونگ» است.

از آنجا که آثار هنری و بویژه عرفانی با ناخودآگاه در ارتباط هستند و پس این آثار جایگاه مناسبی برای تجلی آرکی تایپ‌هاست.

مثنوی مولانا یک اثر عرفانی است. می‌دانیم مولانا مثنوی را در شرایطی کاملاً منطبق با رؤیا سروده است و از آنجا که کهن‌الگوها به شیوه‌ای نمادین در رؤیا و اسطوره خود را نشان می‌دهند، بنابراین مثنوی به عنوان یک اثر هنری با زمینه‌ای عرفانی شامل کهن‌الگوهاست.

کارل گوستاو یونگ، کهن‌الگوهایی را توصیف کرده که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

خود Self، سایه Shadow، نقاب Personae، انیما Anime، آنیموس Animus. اما در اینجا بهتر است با مفهوم کهن‌الگو - Arche-type آشنا شویم. در روانشناسی یونگ که به یونگیسم یا مکتب زوریک



## روح می‌تواند مانند پرندگان به اوج برسد و پرواز کند، البته اگر اسیر و گرفتار قفس تن نباشد. در این داستان مولانا به زبانی ساده که همان تمثیل است می‌گوید برای رهایی، آزادی و رستگار شدن باید مرد. یعنی با یک مرگ نمادین تن و تمایلات نفسانی را کنار گذاشت، دنیا را فراموش کرد و در نتیجه با این ویران کردن تن، روح را آباد کرد

نمادهایی هستند که از ناخودآگاهی تباری و ناخودآگاهی جمعی برمی‌آیند. برای گزارش اسطوره و رؤیا و گشودن رازهایشان بناچار می‌باید با زبان نمادها آشنا بود و پیام نهفته در آنها را یافت و به در کشید و باز نمود». حال با علم به این موضوع که مولانا مثنوی را در حالت عادی و هوشیاری نسروده، بلکه در عالم رؤیا سروده است - که قبلاً هم اشاره کردیم - این موضوع ملموس‌تر است. پس رؤیا زمینه‌ای بسیار مناسب فراهم می‌آورد برای گفتن حرف‌ها و مفاهیم که با عقل و ذهن دنیوی قابل درک نیست. مکتب سوررئالیسم در بیان این آثار است یعنی آثاری که فراتر از رئال و واقعیت است و در دنیایی فراتر از واقعیت به وجود آمده است و این رؤیا است که پلی می‌شود برای رسیدن به آن دنیا. یکی از دلایل عمده جذابیت مثنوی و کشیده شدن مردم در سراسر دنیا به مثنوی و اندیشه‌های مولانا، استفاده از تمثیل (allegory) است. در این شیوه به جای گفتن مستقیم اصطلاحات و مباحث عرفانی از داستان سود می‌جوید. با خواندن این داستان‌های تمثیلی مفاهیم سنگین عرفانی را راحت‌تر درک می‌کند. این سادگی و شیرینی کلام مولانا در قالب داستان باعث شده است که امروز غربیان بیشتر و بیشتر به سوی این کتاب روی بیاورند و این کتاب طرفداران زیادی در دنیای غرب داشته باشد. حال با این زمینه به سراغ داستانی از داستان‌های دفتر اول مثنوی می‌رویم.

### داستان طوطی و بازرگان خلاصه داستان:

بازرگانی است که یک طوطی دارد. روزی بازرگان قصد سفر به هندوستان دارد، بنابراین از تمام افراد خانواده سوغات مورد علاقه‌شان را می‌پرسد تا به عنوان ره‌آورد سفر بیاورد، چون از طوطی می‌خواهد که بگوید از هندوستان برایش چه بیاورد؛ طوطی می‌گوید: «وصف حال مرا برای طوطیان آنجا بگو. این که در قفس هستم و راه چاره‌ای ندارم. در ضمن به آنها بگو آیا این انصاف است شما آزاد و رها در جنگل باشید و من در اشتیاق و شوق آنجا بمیرم؟»

بازرگان می‌پذیرد و راهی هندوسان می‌شود. در آنجا چند طوطی می‌بیند و پیام طوطی‌اش را به آنها می‌رساند. اما به محض تمام شدن حرف‌های بازرگان، ناگهان یکی از طوطیان بی‌جان می‌شود و بر زمین می‌افتد.

بازرگان از این حادثه متأثر می‌شود و از این که باعث مرگ جانوری شده است سخت ابراز پشیمانی می‌کند.

سه را در لحظه تجربه‌ناپذیر (خاطره ازلی) می‌شکوفاند». «... کارل گوستاو یونگ آرکی تایپ را «صور اولیه» (Primor-dial Images) می‌داند و در تعریف آن می‌گوید که این صور «بقایای روانی» انواع مکرر تجربه در زندگی نیاکان اولیه و مرده ریگ «ناخودآگاه جمعی» نژاد بشر است و در اساطیر و رؤیا و آثار ادبی جلوه می‌یابد.»

گفتیم که کهن‌الگوها در رؤیا و اسطوره خود را می‌نمایانند و مثنوی نیز در عالم رؤیا و نه در هوشیاری سروده شده است.

«رؤیا نیز مانند اسطوره پدیدهای است پیچیده و همچون اسطوره زبانی نمادین و رمزآلود دارد، چون هم رؤیا و هم اسطوره برخاسته از ناخودآگاه هستند و از آن مایه می‌گیرند. در واقع ناخودآگاهی، از راه نمادهای رؤیا و اسطوره، راز نهان و نهفته خود را بر ما آشکار می‌کند. به گفته فروید اسطوره رؤیای یک قوم یا یک ملت است، اسطوره برآیند رؤیاهایی است که تبار انسان‌ها در درازنای هزاران سال زندگی خویش دیده‌اند و از دید فروید رؤیا اسطوره‌های فردی و ناپایدار است که از ناخودآگاه فردی رؤیابین برخاسته است.»

با مطالبی که در مورد رؤیا گفتیم، حال این ادعا را می‌توان کرد که این پدیده، مشترک و همگانی در نوع بشر است. رؤیا از ناخودآگاه برمی‌خیزد و از آنجا که ناخودآگاه جمعی ما از یک منشأ است، رؤیاهای ما هم مشترک‌اند.

این زبان همان «زبان جهانی» رؤیاست که همه اعم از ترک و کرد و پارسی‌گو و عرب و حتی چوب و سنگ آن را می‌فهمند. مولانای گوید:

ترک و کرد و پارسی‌گو و عرب  
فهم کرده آن ندای بی‌گوش و لب (۱/۳۶۱۲)

«از نظر یونگ بین رؤیا و اساطیر و ادبیات و به طور کلی هنر رابطه بسیار نزدیکی است، زیرا صور مثالی در هنر هم خود را مانند رؤیا، نشان می‌دهند. یونگ می‌گوید در رؤیاهای آمریکایی‌ها و اروپایی‌هایی که نزد من می‌آمدند نمادهایی را می‌دیدم که با رمز و رازهای مذهبی و اساطیری و قصه‌های پریان و فولکلوریک همانند و بلکه یکی بودند و متوجه شدم که منشأ همه آنها، ناخودآگاه جمعی است.»

«اسطوره و رؤیا هر دو قلمرو نمادینند. هم اسطوره و هم رؤیا با زبانی پیچیده و چندسویه و رازآلود که زبان‌نماست با ما سخن می‌گویند، و نهفته‌هایشان را بر ما آشکار می‌سازند. نمادهای رؤیا بیشتر نمادهایی هستند که ناخودآگاهی فردی آنها را می‌آفریند و نمادهای اسطوره به یکبارگی

هدف مولانا از سرودن مثنوی قصه‌گویی و داستان‌پردازی نیست،  
به همین دلیل معمولاً قصه‌ها را خیلی خلاصه و گذرا تعریف می‌کند اما  
حرف اصلی خود را بعد از آن به صورت مفصل‌تری می‌آورد.  
آن هدف اصلی در این داستان به نوعی اشاعه این حدیث به صورت تمثیلی است:  
«موتوا قبل ان تموتوا»

«روح» یا «مانا» یا «پیر خردمند» است. چون همانگونه که گفتیم برای کمک به طوطی اسیر در قفس می‌شتابد. و «من» یعنی طوطی در قفس به کمک راهنمایی‌های این پیر فرزانه از قفس رهایی می‌یابد.

باید بدانیم که در عین مجزاً بودن آرکی تایپ «پیر دانا» با آرکی تایپ «خود» این دو با هم تعارض و تناقض ندارند. یعنی طوطی هندی می‌تواند نماد آرکی تایپ «خود» نیز باشد و در حقیقت این «خود» باشد که «من» را مورد ارشاد و راهنمایی قرار داده و از او خواسته که با مرگ ارادی خودش، راهی برای نجات و «تولد دوباره» بیاید.

بنابراین اگر «طوطی هندی» را نماد «خود» تصور کنیم نیز بپراه نرفته‌ایم و این برداشت هیچ تعارضی با نوشته‌های قبلی‌مان ندارد چون هر دو با یک هدف به سراغ «من» می‌آیند و نتیجه کار هر دو یکی است.

در بیتی مولانا از زبان «مرد بازرگان» به یکی بودن این دو طوطی یعنی «طوطی در قفس» و «طوطی هندی» اشاره می‌کند:

این مگر خوشی است با آن طوطیک

این مگر دو جسم بود و روح یک (۱/۱۶۳۴)

«ممکن است «خود» از «من» بخواهد که آزادانه انتخاب کند و یا این که «خود» وابسته به تصمیم‌های خودآگاه شود تا بتواند به هنگام بروز مشکلات روانی بسیار حاد خود را نمایان کند».

بازرگان نیز مانند طوطی‌اش نماد «من» یا «خودآگاه» است، او از طوطی‌اش پند می‌گیرد و در پایان داستان می‌گوید:

خواجه با خود گفت کاین پند من است

راه او گیرم که این ره روشن است

جان من کمتر ز طوطی کی بود؟

جان چنین باید که نیکو بی بود (۱/۱۸۹۴ - ۱۸۹۴)

اما چیزی که در این داستان بسیار حائز اهمیت است هدف مولانا از گفتن این داستان است. همانطور که می‌دانیم هدف مولانا از سرودن مثنوی قصه‌گویی و داستان‌پردازی نیست، به همین دلیل معمولاً قصه‌ها را خیلی خلاصه و گذرا تعریف می‌کند اما حرف اصلی خود را بعد از آن به صورت مفصل‌تری می‌آورد.

آن هدف اصلی در این داستان به نوعی اشاعه این حدیث به صورت تمثیلی است: «موتوا قبل ان تموتوا»

مولانا در این داستان تن و جسم ما را که مادیات این جهانی است به قفس، و جان و روح ما را به طوطی تشبیه می‌کند. شاید در اینجا این پرسش به وجود بیاید که چرا مولانا برای شخصیت داستانش از طوطی

هنگامی که بازرگان از سفر بازمی‌گردد، بعد از دادن تحفه‌های سفر به افراد، وقتی طوطی ره‌آورد سفر خود را می‌خواهد، بازرگان همه ماجرا را برایش تعریف می‌کند. طوطی بازرگان بعد از شنیدن آن اتفاق، بی‌هوش بر کف قفس می‌افتد. بازرگان در نهایت حیرت و نگرانی آن را از قفس بیرون می‌آورد، در این هنگام ناگهان طوطی پر می‌زند و بر شاخه درختی می‌نشیند.

بازرگان متعجب سر و راز این حرکات را می‌پرسد. طوطی پاسخ می‌دهد: «آن طوطی در هندوستان با عمل خود به من نشان داد که باید بمیرم تا آزاد شوم».

حال به بررسی آرکی تایپی این داستان می‌پردازیم.

### شخصیت‌های داستان

طوطی، بازرگان و طوطی هندی

### تحلیل آرکی تایپی داستان:

طوطی در داستان نماد «من» یا «خودآگاه» است که گرفتار آمده و به کمک نیاز دارد. از آنجا که در هنگام بروز مشکل و حل مسأله و تصمیم گرفتن به «طوطی هندی» پناه می‌برد. اما «طوطی هندی»، آرکی تایپ



چهره مولانا / اثر مرتضی ممیز





## مثنوی مولانا یک اثر عرفانی است. می‌دانیم مولانا مثنوی را در شرایطی کاملاً منطبق با رؤیا سروده است و از آنجا که کهن‌الگوها به شیوه‌ای نمادین در رؤیا و اسطوره خود را نشان می‌دهند، بنابراین مثنوی به عنوان یک اثر هنری با زمینه‌ای عرفانی شامل کهن‌الگوهاست

بهره گرفته است؟ آیا او می‌توانست حیوان دیگری مثال بزند؟

یک دلیل روشن برای پاسخ به این پرسش این است که پرواز کردن نشانه و نماد پرنگی از آزادی است. یعنی مولانا از پرواز کردن پرندگان یک استفاده سمبولیک کرده است و آن آزادی روح از قفس تن است که با پریدن پرنده تداعی می‌شود، اما دلیل دیگری هم می‌شود در نظر گرفت، این که پرندگان از «نمادهای تعالی» هستند.

«کیفیت همگانی حیوانات این است که نماد تعالی هستند. این موجودات مجازاً از اعماق «مادر زمین» برخاسته‌اند و به طور نمادین ساکنان حوزه ناخودآگاه هستند. این نمادها پیامی ویژه از زیر زمین وجود به حوزه خودآگاه می‌آورند.

این تشبیه کاملاً ملموس است چراکه در ادبیات معمولاً روح به پرنده یا مرغ تشبیه می‌شود. وجه‌شبه آن نیز همان پریدن و بالا رفتن است.

روح می‌تواند مانند پرندگان به اوج برسد و پرواز کند، البته اگر اسیر و گرفتار قفس تن نباشد. در این داستان مولانا به زبانی ساده که همان تمثیل است می‌گوید برای رهایی، آزادی و رستگار شدن باید مرد. یعنی با یک مرگ نمادین تن و تمایلات نفسانی را کنار گذاشت، دنیا را فراموش کرد و در نتیجه با این ویران کردن تن، روح را آباد کرد.

مرگ ارادی، ما را به جای پیوند زدن با مادیات و این دنیای فانی با عالم بالا و دنیای حقیقی پیوند می‌دهد.

راه جان مر جسم را ویران کند

بعد از آن ویرانی آبادان کند (۶۰۳/۱)

در این داستان آرکی تایپ آرکی تایپ‌ها یعنی «مرگ و تولد دوباره» را می‌یابیم. مرگ ارادی طوطی سبب آزادی و رها شدن او از قفس گردید. این ظاهر قضیه است. در مورد زندگی ما به این شکل است که خود را از هر چه مانند بند به پاها و دست‌هایمان گره خورده رها سازیم و با ویران کردن تن و آزاد و رها شدن از قید و خواسته‌های آن به وجود معنوی‌مان تعالی ببخشیم و روحمان را به پرواز درآوریم.

«نوزایی، ولادت دوم در جهان روح، به یاری روح حقیقت و عشق به حقیقت سیر است. «آدم قدیم» باید در ما بمیرد تا جان دوباره زاده شود، همانند رمز ققنوس که از خاکسترش، جان تازه می‌یابد. بسان رمز نوزایی یا ولادت ثانوی از آب متبرک. این تجدید حیات، به یمن تطهیر و تزکیه که ثمره خودشناسی و کاری شادی‌بار است، امکان‌پذیر می‌شود...»

نمونه‌های فراوانی از آرکی تایپ «مرگ و تولد دوباره» در آثار ادب پارسی به چشم می‌خورد که آگاهی شاعران آن روزگار از این مقوله را

نشان می‌دهد.

مولانا در دیوان شمس می‌گوید:

بمیرید بمیرید در این عشق بمیرید

در این عشق چو مرید همه روح پذیرید

بمیرید بمیرید وزین مرگ مترسید

کزین خاک برآید سماوات بگیریید

بمیرید بمیرید، وزین نفس ببرید

که این نفس چو بند است و شما همچو اسیرید

سعدی می‌گوید:

زنده کدام است بر هوشیار

آنکه بمیرد به سر کوی یار

در ادامه در باب برداشت عرفانی از این داستان باید گفت: برای تعالی

روح، «من» به نیروی برتر از خودش نیاز دارد که آن الهام وحی است،

یعنی به کمک این سروش غیبی، «هن» نجات می‌یابد. در این داستان

عالی روح به صورت نمادین آزادی از قفس است.

### پی‌نوشت:

\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

### منابع و مأخذ

- ۱- ستاری، جلال. (۱۳۷۹). پژوهشی در قصه یونس و ماهی، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز، ص ۷.
- ۲- شایگان، داریوش. (۱۳۸۱). بته‌های ذهنی و خاطره ازلی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات امیرکبیر، صص ۱۹۸-۱۹۷.
- ۳- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۶). داستان یک روح، چاپ سوم، انتشارات جامی، ص ۲۴.
- ۴- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۸). نقد ادبی، چاپ اول، تهران: انتشارات فردوس، ص ۲۳۰.
- ۵- فرای، نورترپ. (۱۳۷۷). تحلیل نقد، ترجمه صالح حسینی، چاپ اول، تهران: انتشارات نیلوفر، ص ۱۰.
- ۶- عرک‌زازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۷۲). رؤیا، حماسه اسطوره، چاپ اول، تهران: نشر مرکز، ص ۱۶۲.
- ۷- یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۸۳). انسان و اسطوره‌هایش، مترجم حسن اکبریان طبری، چاپ اول، تهران: نشر دایره، ص ۱۴ و ص ۱۰۱.
- ۸- یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۸۳). انسان و سمبول‌هایش، ترجمه محمود سلطانی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات جامی، ص ۲۶۸.